

حقیقت، موانع و گام‌های سلوک معنوی

از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه نوزدهم (جلسه آخر)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ادامه سخن در حُسن خُلق

سالک به دنبال تجسس نیست

مصادیقی از حسن خلق بیان شد و به این مطلب رسیدیم کسی که اهل ایمان و سیر و سلوک است در پی تجسس و عیبجویی و عیب سازی و کشف نقصان و لغزش دیگران نیست. علت آن هم این است که وقتی انسان به فکر تهذیب خود است فرصت و انگیزه و شوق نمی کند که به عیوب دیگران پردازد.

انسان سالک پردازش و توجه به نقصان و زندگی و عیوب دیگران را مانع سلوک خود می یابد. و برای حرکت سلوکی خود این توجهات را مانع و سدی سر راه خود می بیند. به همین خاطر در جستجوی عیوب دیگران نیست و اگر اتفاقی به عیب یا نقصان و یا ضعف دیگران پی برد یا چشم را می ببندد یا فراموش می کند.

البته در کنار این ندیدن اگر شرایط بود وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهد و این کار را هم به خاطر آن که بخشی از سیر و سلوک و تهذیب نفس خود او است چون هر جا دستور الهی باشد ارتباط مستقیمی با اصلاح نفس وجود دارد.

اگر کسی مدام به فکر خودش بود و عیوب خود را برطرف می کرد دیگر غافل از عیوب و لغزشهای دیگران می شود. اما اگر خودش را ندید و به فکر اصلاح خود نبود فراغت بال و انگیزه می یابد که عیبجویی دیگران کند.

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش
کی بدی فارغ وی از اصلاح خویش
غافل اند این خلق از خود ای پدر
لاجرم گویند عیب همدگر

چون از عیوب خود غافل اند عیب های یکدیگر را آشکار می کنند.

عیب خود یک ذره چشم کور او
می نیند گرچه هست او عیبجو

نکته دیگر این که اصولاً انسانی که قلب او می خواهد دستورات الهی را بگیرد، عیب دیدن خود را و کنکاش در عیوب خود و یافتن آن ها را مقدمه کمال نفس می داند. به همین خاطر در صدد غفلت و نادیده گرفتن و توجیه عیوب خود نیست؛ بلکه آن جا که احتمال می دهد که خطا و عیبی دارد باز تلاش می کند که عیب و ضعف احتمالی را هم از خود بردارد

ای خنک جانی که عیب خویش دید
هر که عیبی گفت آن بر خود خرید

اگر می بیند که کسی عیبی دارد یا عیبی را از دیگران می شنود آن را به جان خود می خرد و کنکاش می کند ببیند که وضعیت او چنان است یا خیر؟

قبلا هم گفته شد که اگر انسان سالک و مومن با عیوب دیگران برخورد کند از روی غضب و خشم مخرب مواجه نمی شود. خشمی که روحیه و توان اصلاح را از خطاکار می گیرد. برخورد او با خطای دیگران از سر لطف و مهربانی است و در او نور و شوق اصلاح ایجاد می کند. امر به معروف او و نهی از منکر او نفرت یا سرخوردگی در مخاطب او ایجاد نمی کند. با دیده رحمت و عشق و محبت مانند طبیعی مهربان با خطای دیگران برخورد می کند

بر منی و خویش بینی کم تنید

بر بدی های بدان رحمت کنید

خود بین و خودخواه نباشید.

سرنگون افتید در قعر زمین

این مبادا غیرت آید از کمین

اگر انسان نسبت به خطا و عیب و لغزش دیگران غیرت شیطانی نه الهی به خرج بدهد خودش سرنگون می شود

آتشی در وی ز دوزخ شد پدید

خویش بین چون از کسی جرمی بدید

به ظاهر مومنی که به محض دیدن جرمی از دیگران آتش خشم او غلیان می کند، این نشانه ی خویش بینی و خودشیفتگی و خودخواهی او است و نشان این است که دل پاکی ندارد و عشق به خداوند متعال در دل او وجود ندارد. از منیت و دنیا و نفس پرستی رها نشده است که این گونه خشم می کند. این خشم او در نظر مولوی از روی خویش بینی است ولی آن را به پای دین و حمیت دینی می گذارد و می گوید که به خاطر دین و اعتلای آن این کار را کرده است ولی دروغ می گوید هیچ وقت اعتلای دین با سرکوب دیگران و رفتار غضبناک حاصل نمی شود و همینطور با بی حیثیت کردن انسان خطاکار و بی انگیزه کردن آنها دین اعتلا پیدا نمی کند.

ننگرد در خویش نفس کبریا

حمیت دین خواند او آن کبر را

آن نفس متکبر خود را نمی بیند

ز آن آتش جهانی اخضر است

حمیت دین را نشانی دیگر است

اگر حمیت دینی پاک و از روی عشق به دین و خدا باشد، آن آتش سبز است نه آتش سرخ. آتشی است که زندگی و شکوفایی می دهد به خطاکاران و کسانی که مورد نصیحت هستند. در ظاهر امر به معروف و نهی از منکر است ولی در باطن زندگی دادن است. در روایات هم این اوصاف آمده است خصوصا در بخشی از خطبه همّام حسن خلق آمده است.

مصادیق خوش خلقی در بیانات عارفان

مجموعه این بیانات عارفان در نه مصداق ذکر می کنیم

۱. خوشرویی، خوشرفتاری
۲. نفع بودن به دیگران، خیر رسان بودن و پرهیز از ضرر رسانی به دیگران و پرهیز از طعنه زنی و عیب جویی و تحقیر دیگران
۳. حلم و بردباری در برابر خطای دیگران
۴. عفو و گذشتن از خطای ایشان. حلم یعنی انتقام نگرفتن و عفو یعنی ندیدن و فراموش کردن
۵. رفتار شایسته ولی قاطع با خطا و منکر دیگران
۶. تکریم و احترام به افراد فارغ از منزلت اجتماعی. کسی که فقیر است همان احترام را از انسان ببیند که ثروتمند می بیند و انسان به کسی که منزلت اجتماعی ندارد، به همان اندازه که به مسئول دولتی و کسی که دارای منزلت است احترام بگذارد.
۷. عدالت در انتقام جویی. اولاً انتقام جو نباشد و اگر خواست انتقام بگیرد عدالت را در انتقام جویی رعایت کند و همینطور در طرفداری از محبوبان خود مثل اقوام و دوستان در منازعات، عدالت را رعایت کند. محبت ها و پیوندهای فامیلی نباید او را از جاده انصاف و عدالت خارج کند.

گام هفتم: فکر

فکر در کلام عارفان

ابن سینا در مقامات عارفین در توضیح و بیان ریاضات می گوید سه نوع ریاضت وجود دارد به تعبیر ما سه نوع گام سلوکی داریم:

- ۱- بخشی مربوط به پاک کردن اعضاء و جوارح از گناهان است
- ۲- بخشی مربوط به تاریکی های نفسانی و فکر و خیالات و حالات و رذائل و ملکات ناپسند درونی است که انسان باید از بین ببرد و در کنترل عقل دربیآورد.
- ۳- بخشی هم مربوط به آن است که انسان تنبه و توجه به عالم غیب پیدا کند. تنبه و نورانیت و استعدادی در او ایجاد شود تا بتواند عالم مثال و عالم عقل را مشاهده کند و با غیب ارتباط و اتصال پیدا کند.

بعد می فرماید برای متنبه شدن به عالم غیب و آنکه استعداد و آمادگی برای اتصال به آن عالم که همراه بایک بهجت و لذت و کمال فوق العاده ای است حاصل شود باید دو کار و دو ریاضت در این بخش سوم داشته باشد:

۱. یکی عشق عفیف است

۲. و یکی فکر لطیف است

وارد بحث عشق نمی شویم چون مراد از عشق عشق های شهوانی نیست. عشق به معشوق هایی به خاطر زیبایی های ظاهری و شمایل زیبا نیست. عشق به فضایل بعضی از افراد است مثل عشق به اولیاء الله و پاکان است که مصداق بارزش عشق به حضرات معصومین علیهم السلام است.

از این عشق که بگذریم می فرماید: فکر لطیف توجه و تنبه در انسان نسبت به عالم غیب ایجاد می کند.

دیگران هم در این زمینه سخنانی دارند مثل غزالی و ابن عربی. مثلاً غزالی می گوید تفکر باعث می شود که علم و علوم و معرفتی در انسان ایجاد شود و نورانیتی در دل ایجاد می کند با ایجاد این نورانیت حال های درونی ما تغییر می یابد و از حالت شیطانی بودن خارج می شود و باعث می شود که اعضاء و جوارح ما در خدمت عقل و قلب و شریعت باشند. ابن عربی هم در فتوحات می گوید تفکر باعث می شود که انسان علوم را بدست بیاورد.

علمی که از تفکر ایجاد می شود باعث می شود که انسان نیاز هایی را در خود ببیند که این نیاز های متناسب با به آن نیاز ها را در قالب دعا و درخواست از خداوند مطرح کند. این نیاز ها و نقصان ها که به خداوند عرضه می شود. انگیزه می شود که این نیازها و نقصان ها را برطرف کند.

فکر در آیات و روایات

از بیان های عارفان فاصله بگیریم و سراغ آیات و روایات برویم و ببینیم حضرات معصومین و قرآن کریم در این باره چه فرمودند. آیات متعدد و همینطور روایاتی داریم که دعوت به تفکر کردند و از فضیلت و آثار تفکر گفته اند:

امیر المومنین علیه السلام فرمودند: « لا عِبَادَةَ كَالْتَفَكْرِ فِي صَنْعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ »^۱ هیچ عبادتی مانند تفکر در مخلوقات خدا، در ساخته ها و موجودات عالم نیست.

^۱ امالی للطوسی، ص

۲۴۰، ح ۱۴۶.

امام رضا می فرمایند: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۲ زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن عبادت نیست. عبادت همان تفکر در امر خداوند است، چه امر تکوینی که موجودات و حوادث و جلوه های خداوند در عالم کثرات هستند [و چه امور تقنینی]

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرمایند: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» یکساعت فکر کردن بهتر از یک سال عبادت است. یعنی آن آثار معنوی و آن لطافت و نورانیت روحی که تفکر در انسان ایجاد می کند، عبادت کمتر ایجاد می کند. یک سال عبادت کردن اثر یک ساعت تفکر را دارد.

موضوعات تفکر

از آیات و روایات ما این موضوعات به دست می آید که در خدا و صفات او تفکر کنید. نکته این است که تفکر نیازمند مقدماتی است. انسان زمانی که تازه غذا خورده است و خسته است یا فکر او مشغول و درگیر است نمی تواند تفکر داشته باشد. تفکر فراغت جسمی و محیطی لازم دارد.

تفکر در حضور و اشراف الهی

تفکر در این که خداوند متعال در انسان و بر او حضور دارد و او بر سراسر هستی اشراف دارد و هر حادثه ریز و درشتی در عالم رخ می دهد در محضر و علم الهی است.

از ابتدای صبح هر عملی از انسان سر می زند و هر فکری از ذهن او عبور کرده است و هر نیتی که داشته است و هر قصد و سخنی که گفته است یا شنیده است در مرئی و معلوم و حضور و علم الهی است. در این حضور و اشراف فراگیر خداوند متعال و همه حوادث ریز و درشت عالم چه حوادث طبیعی پیرامونی انسان [و چه حوادث تحت اراده انسان] باید فکر کرد. که همه در معرض علم و شهود و مشهود خداست

باید فکر کرد که اعمال ما در تراز بندگی ما و ربوبیت خداوند متعال و شایسته مشاهده بوه است یا نه؟ این همه اعمال و گفتار و دیدن ها را که انسان در پیشگاه خداوند می برد، شایسته یک بنده است یا خیر؟

^۲ کافی، ج ۴، ص ۵۵، ح

تفکر در اراده و مشیت الهی

در مشیت فراگیر خدا که نه تنها بر ریز درشت عالم آگاه است بلکه ریز و درشت حوادث عالم از طریق علل و اسباب مستند به اراده و مشیت حق تعالی است. یعنی هیچ برگی از درخت نمی افتد مگر به اذن خدا. انسان هیچ کلمه ای از دهانش خارج نمی شود مگر به اذن خداوند و همینطور شنیدن کلمات به اذن الهی است و قیام و قعود. پلک زدن و ذهن و فکر انسان همه چیز و هرکاری که قلب و روح و ذهن و اعضاء و جوارح انسان انجام می دهد به تدبیر و مشیت خداست.

تفکر در عالم و موجودات

فکر کند در عالم که هیچ موجودی در عالم نیست مگر آنکه مسبح خداست و در انقیاد و اطاعت الهی است. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۳ هیچ موجودی جز انسان سرپیچی از اوامر الهی ندارد. و هیچ موجودی لحظه ای از حمد و تسبیح اطاعت و سربازی خداوند متعال جز انسان غفلت نمی کند. البته انسان هم از اوامر تشریحی سرپیچی می کند نه اوامر تکوینی. یعنی این مخالفت با امر تشریحی الهی در حقیقت با اذن تکوینی الهی است و گرنه انسان نمی تواند با اوامر شرعی مخالفت کند.

تفکر در خود انسان

فکر در خود و ملکات و حالات و رفتار و نیات گذشته و طاعات و معاصی گذشته یکی دیگر از موضوعات تفکر است. انسان ببیند که چه گذشته ای داشته است و جزئیات آن را بررسی کند که چه داشته است و چه نداشته است و چه لغزشهایی داشته است؟

تفکر در مرگ و آخرت

تفکر در مرگ و جهان آخرت و این که انسان بالاخره از دنیا جدا می شود و از دلبستگی هایش بالاجبار جدا می کنند و به جهانی وارد می کنند که نه ماهیت و نه قوانین آن و نه سنت ها و نه روابط اجتماعی دارد نه نصرت و یاری گرفتن وجود دارد نه علل و اسباب طبیعی بس مجمل و پر ابهام و گنگ است. فکر در این حالتی که آن جا خواهیم رفت و این دیر نیست. مرگ هر کس معلوم عند الله و عند اولیاءه. ممکن است در جوانی یا پیری باشد. دیگر نه جای افسوس و حسرت است نه جای تلاش کردن. فکر کنیم که باید بعد از مرگ باید در محضر خدا و حضرات

^۳ جمعه: ۱.

معصومین حاضر شود. با چه دارایی و حال و فکر و معرفت و اخلاق و قلبی ملاقات خواهد کرد. فکر در ماهیت زندگی دنیا که زود گذر و زوال پذیر است. غم ها و شادی هایش و شکستها و پیروزیهایش پایدار نیست. فکر باید در بی اعتباری دنیا و لهو لعب بودن آن و لغزنده بودن آن و غفلت زایی دنیا و فریبندگی آن و این که هیچ چیز آن کامل نیست. تا به لذتی می خواهد عادت کند عذابی می آید بعد از عذاب دوباره لذتی ... همینطور سرگرم می شود تا عمر او به پایان برسد.

تفکر در سرگذشت دیگران

افراد نامی و شناخته شده و امت ها و افراد بزرگ چه در جبهه حق و چه در جبهه باطل. زندگی آن ها را بررسی کند و موفقیت ها و ویژگی های ایشان در انسان بیداری ایجاد می کند. در سوره اعراف می فرماید در باره بلعم باعور فکر کنید: «وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۴ ای پیامبر به این مردم بگو درباره آن شخصی که ما آیات مان را به او دادیم. این آیات رو امام رضا علیه السلام میفرمایند اسم اعظم است. بنده ای از بندگان ما رشد کرد و به مرتبه ای رسید که به او اسم اعظم دادیم. اسم اعظم یعنی ارتباط با ملکوت عالم و تصرف کردن از ملکوت عالم در عالم طبیعت یعنی کرامت داشتن و کار خارق العاده کردن. "فَانْسَلَخَ مِنْهَا" اما خود این شخص از این آیات و کرامات که داده شده بود به خاطر امورات دنیوی خود را جدا کرد و کنده شد. "فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ" شیطان هم پشت او را گرفت. دید زمینه لغزش و زمین خوردن دارد و لذا پی گیری کرد تا او را به زمین بزند.

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ۚ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۵ اگر می خواستیم می توانستیم مانع لغزش او بشویم و او را بالاتر ببریم. ولی خودش نخواست و دنیا و زمین و ماده و لذات زود گذر را انتخاب کرد. هواهای نفسانی را به آنچه ما داده بودیم ترجیح داد. مثل او مانند سگی است که چه به سمت او هجوم ببری چه او را ترک کنی پارس می کند. ای پیامبر این سرگذشتها و قصهها را برای امت خود بازگو کن شاید تفکر کنند. یعنی تفکر کنید. تفکر کنند که می شود انسان قدم هایی به سوی خدا و غیب بردارد و به کرامت ها و مدارج ی امعنویت برسد ولی باز سقوط کند و شیطان او را زمین بزند.

^۵ اعراف: ۱۷۶.

^۴ اعراف: ۱۷۵.

ثمرات تفکر

در روایات ما و همچنین در برخی آیات قرآن کریم آمده است. چند روایات را ترجمه می کنیم.

امیر المومنین علی علیه السلام: «**الْفِكْرُ يُفِيدُ الْحِكْمَةَ**»^۶ فکر حکمت به انسان می دهد. حکمت یعنی آگاهی های نظری و عملی. علوم نظری یعنی علوم مربوط به هست ها و نیست ها که انسان را با هست و نیست آشنا می کند. علوم عملی یعنی علمی که مربوط به عمل می شود و راه و روش و خط مشی زندگی و باید و نباید همای زندگی انسان را مشخص می کند. به آن حکمت علمی می گویند. تفکر هم حکمت نظری می دهد و هم حکمت عملی.

امیر المومنین علیه السلام: «**الْفِكْرُ يُنِيرُ اللَّبَّ**»^۷ فکر عقل را نورانی می کند. عقل که نورانی شد در تاریکی ها و فتنه ها حق را پیدا می کند. در جایی که حرف حق و راه حق یا عمل حق در میان وساوس شیطان گم می شود و گرد و غبار وسوسه های شیطان حق را می پوشاند فقط عقل نورانی می تواند از درون این گرد و غبارها و حجابها حق را در حوزه عمل و اندیشه و ... پیدا کند. اما عقلی که تاریک است و نور ندارد کافی است که پرده ای جلو او بیافتد و یا گرد و غباری بر آن بنشیند دیگر نمی تواند ببیند.

امیر المومنین می فرماید: «**الْفِكْرُ رُشْدٌ**»^۸ فکر رشد است یعنی انسان را به واقع و مقصود حقیقی می رساند که همان حق تعالی است.

امیر المومنین علیه السلام: «**مَنْ أَسْهَرَ عَيْنَ فِكْرَتِهِ بَلَغَ كُنْهَ هِمَّتِهِ**»^۹ اسهر یعنی بیدار نگه داشت. کسی که چشم و چشمه تفکر را شاداب و بیدار نگه دارد همت بزرگ پیدا می کند. تفکر عزم انسان را زیاد می کند. در مسیر حق بودن و در مسیر ایمان قدم برداشتن را زیاد می کند.

امام علی علیه السلام: «**مَا زَلَّ مَنْ أَحْسَنَ الْفِكْرَ**»^{۱۰} کسی که اهل تفکر است لغزش پیدا نمی کند. تفکر لغزش های انسان را در عمل و تصمیم گیری و تشخیص کم می کند.

امام علی علیه السلام: «**التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ**»^{۱۱} تفکر انسان را به سوی خوبی ها و عمل به آن ها سوق می دهد. یعنی هم شناخت خوبی ها و هم انگیزه عمل کردن و اجرایی کردن آن ها را به انسان می دهد.

^{۱۱} کافی، ج ۵، ص ۵۵، ح

۲.

^{۱۰} همان

^۸ همان: ح ۸۵.

^۹ همان: ح ۸۷۸۴.

^۶ غرر الحکم: ح ۸۷۸.

^۷ همان: ح ۳۶۹.

امام صادق علیه السلام: «الفِکْرَةُ مِرَاةُ الْحَسَنَاتِ وَ كِفَارَةُ السَّيِّئَاتِ»^{۱۲} تفکر آینه حسنات و کفاره سیئات است یعنی تفکر باعث می شود که خداوند از سیئات انسان بگذرد.

در قرآن هم چنین آمده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ»^{۱۳} تفکر عبادت و از حسنات است. در ضمن تفکر آینه خوبی ها هم می شود یعنی اسباب تشخیص خوبی ها را به انسان می دهد.

گام هشتم؛ استقامت

یکی از مهمترین گام های سلوک استقامت است. نقش مکمل برای گام های گذشته دارد. توبه با استقامت و تعبد به شریعت و اخلاص و ذکر و تفکر و حسن خلق همه با استقامت تحقق می یابند. استقامت شرط اساسی تهذیب نفس و سیر و سلوک است. در این زمینه هم آیات قرآن و هم روایات بسیاری وجود دارد: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^{۱۴} اگر بر طریقه ایمان و محبت و سلوک الی الله استقامت داشته باشند به ایشان از آب محبت و عشق و فنا و قرب و کمال می نوشانیم که چه آب گوارایی است و ایشان را سیراب می کنیم.

در سوره فصلت می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ». ^{۱۵} "قالوا" این جا به معنای گفتن زبانی نیست. ماده "قول" در قرآن گاهی به معنای گفتن لفظی است و گاهی به معنای خطور ذهنی و گاهی به معنای باور عمیق است که همه جان انسان را فراگرفته است و از جان او به افکار و اعضاء و جوارح او سرایت پیدا کرده است. آن کسانی که ربوبیت ما همه جان ایشان را فراگرفته است و از عمق جان فهمیدند که ما رب هستیم و ایشان بنده و عبد هستند. هیچ چیز ندارند فکر و نه قلب و نه جان و عمل نه ثروت خود را از خود نمی بینند چون خود را عبد دیدند. سپس بر این باور استقامت پیدا کردند و بر این مسیر بندگی خالص و کامل پایداری ورزیدند.

ملائکه را بر ایشان نازل می کنیم، یعنی مستمرا نه اینکه یک بار و دو بار. یعنی ملائکه را با ایشان همراه می کنم. اولین کار ملائکه این است که حزن و خوف قدم برداشتن در مسیر ایمان را از دل ایشان برمی دارند. و کاری می کنند نسبت به امورات دنیوی هیچ خوف و حزنی نداشته باشند. فقط خوف از خدا و فراق او حزن هجران خدا در

^{۱۵} فصلت: ۳۰ و ۳۱.

^{۱۳} هود: ۱۱۴.

^{۱۲} بحار الانوار، ج ۲۰، ص

^{۱۴} جن: ۱۶.

۳۲۶، ج ۷۱.

در ایشان وجود داشته باشد در هر حالی چه غنی باشد و چه فقیر نه حزن و نه خوف دنیوی ندارند. بعد به این افراد بشارت داده می شود که در برخی روایات این بشارت ها خوابهای صادقه است. خوابهای صادقه ای نشان می دهند که ایشان را به وجد و شوق می آورد و وابستگی ایشان را به دنیا از بین ببرد و روز به روز به عالم ملکوت و لقاء الله عاشقتر و مشتاق تر بشوند. این بشارت عملی و تکوینی است نه لفظی

در خواب رویاهای صادقه و در بیداری مکاشفاتی برای ایشان رخ می دهد که تمام غم و اندوههای دنیوی را از دل ایشان می برد و تمام لذات دنیوی را از چشم ایشان می اندازد و تمام داراییهای دنیوی در نزد ایشان بی ارزش می شود.

"نحن اولیاءکم" در این موقع ملائکه ولیّ و ناصر این افراد در دنیا و آخرت می شوند. این استقامت است. باید دانسته شود که بدون استقامت انسان به جایی نمی رسد. اگر انسان زود ببرد و خیال کند با یکسال دو سال به مقصود می رسد، این طور نیست. یک استقامت طولانی و کمرشکن لازم است. این استقامت ذره ذره انسان را آماده می کند و در او شوق ایجاد می کند.

موانع و آفات استقامت

استقامت در سیر و سلوک آفات و موانعی دارد و در عین حال یک عوامل موثری دارد. یعنی بعضی از عوامل تحریک کننده و تقویت کننده استقامت است.

مانع اول: نا آشنایی با هدف

باید بداند که هدف در سیر و سلوک چیست؟ هدف بدست آوردن نیست از دست دادن است. هدف دیدن نیست، ندیدن است. استقامت را از دست می دهد چون هدف او از سیر و سلوک به دست آوردن کمالات و فضائل و کشف و شهود و خواب های صادقانه است. چون هدف این است تا دیر می شود و به انسان داده نمی شود. نا امید می شود و خود را مناسب این راه نمی بیند و دوباره مشی گذشته خود را پی می گیرد. در سیر و سلوک هدف اگر دیدن باشد غلط است بداند که زود شکست می خورد و پشیمان می شود. سیر سلوک برای از دست دادن است؛ از دست دادن خود و هوا و هوس و منیت و غرور و خود خواهی و تکبر و ریاست است. برای از دست دادن اعتقاد به استقلال و هویت و اعتبار است. یعنی خود را ندیدن و جز خدا کسی را نبیند.

هدف سیر سلوک این است برای بندگان خدا و موجودات اثر و استقلالیه قائل نشود. موجودات را به نحو استقلالیه و موثر نبیند. اگر توانست جز خدا کسی را نبیند و خود را نبیند به نتیجه می رسد. از دست دادن خود و گناهان و رذائل اخلاقی و هوا و هوس خود دست خود انسان است.

پیشرفت به از دست دادن است

اگر انسان دید که امروز به نسبت دیروز هواهای نفسانی کمتری دارد و مراقبت بیشتری نسبت به دیروز دارد بداند که در مسیر است و یکقدم جلو و در حال رشد است.

بنابراین توقع در خود ایجاد نکند. از خدا نخواهد که در مسیر سیر و سلوک این را بدهد یا آن را بدهد. هر وقت وقت آن شد خدا می دهد هیچ چیز از خدا نخواهد. هر وقت انسان توانست خود و خلق خدا را نبیند و از گناه و حالات درونی ناپسند کننده شود آن موقع خدا خودش را نشان می دهد. اگر غیر خدا را و اگر خود را از دست بدهد خدا همه چیز به او می دهد

مانع دوم: تشخیص ندادن راه

انسان در مسیر سیر و سلوک گاهی راه را درست تشخیص نمی دهد. اعتدال ندارد یا افراط یا تفریط می کند و اینکه چه طور رذائل اخلاقی را بشناسد و از بین ببرد. همان آگاهی و علم که یکی از گام های سلوک است باید تقویت شود.

مانع سوم: نبودن همراه و غریب بودن

«الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ»^{۱۶} انسان چون می بیند در اطراف او کسی اهل این هدف و این مسیر نیست اهل سیر و سلوک و تهذیب نفس نیست. احساس وحشت و غربت می کند و در حقانیت راهی که انتخاب کرده است با تردید مواجه می شود چون می بیند که در خلاف جریان شنا می کند.

در دانشگاه، مدرسه، مغازه، کارخانه... یا افراد اهل دین نیستند یا به شکل ظاهری نماز و روزه و... دارند. خود را یکه و تنها و غریب می بیند این تنهایی بودن نمودار می شود. باید افکار و رفتار و گفتار غلط آن ها را نداشته باشد و لذا احساس غربت و تنهایی می کند و این احساس در واقع تردید در او ایجاد می کند که راه او درست است یا خیر؟ این باعث می شود که عزم انسان سست شود و استقامت او از بین برود.

^{۱۶} تحف العقول، ص ۳۷۰.

مانع چهارم: گناهان گذشته

آفت بعدی گناهان گذشته انسان است. اینها برای رفع آثار نیاز به زمان دارد. درست است که خداوند با توبه گناهان را می بخشد و با رضایت خلق خدا حق الناس هم ادا می شود. ولی برای سیر و سلوک زمان نیاز است تا آثار گناهان برطرف بشود و این حجاب ها از میان برداشته شود.

خیال نشود که اگر خطایی کرد و توبه کرد و یا مالی از کسی غصب کرده برگرداند و رضایت گرفت کار تمام می شود. زمان لازم است تا آن آثار از دل برداشته شود.

مانع پنجم: دیر آشکار شدن نشانه های مقبولیت

آفت دیگر دیر آشکار شدن نشانه های مقبولیت و محبوبیت است. هر کسی که در سیر و سلوک قدم بر می دارد دوست دارد که بداند خدا به همین اندازه راضی است یا خیر؟ نشانه ها را خداوند دیر نشان می دهد نه این که نیست ولی به مصالحی به ما دیر نشان می دهد که باعث سست شدن انسان است.

عوامل استقامت

انسان باید چند حال و باور در خود ایجاد کند تا استقامت در سلوک پیدا کند.

۱) خوف و رجا

تلاش و کوشش خود را نه مقبول قطعی و نه مردود قطعی بداند. نه بگوید این مسیر که او رفته است قطعا مرضی است نه بگوید قطعا مرضی او نیست. در حال خوف و رجا بماند این او را کنترل می کند و انگیزه در او ایجاد می کند. البته زمانی می رسد که به او نشان می دهند که در مسیر است و رضایت خدا را دارد. به تعبیر مولوی:

نه قبول اندیش نه ردّ ای غلام امر را و نهی را می بین مدام

نه فکر کن که مقبول خدا و نه مردود خدا هستی. چه کار داری که اعمال تو را خدا قبول کرده است یا نه تو ببین امر خدا چیست و انجام بده و نهی او چیست ترک کن. امر فعلی و نهی فعلی را بشناس و سعی در امتثال کن. فکر این نباش که اموری که رعایت کردی قبول شده یا نه

مرغ جذبه ناگهان پرد ز عش چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش

حرکت های معنوی دو جور است. گاهی کسی که اهل سیر و سلوک است مقداری که از سیر او گذشت ذره ذره به او نور نشان می دهند و ذره ذره جذبه ایجاد می کنند و امید پشت امید به او می دهند. بعضی اوقات هم برای

امتحان نشان نمی دهند یعنی همان نور کم را هم نشان نمی دهند تا معلوم شود چقدر استوار است و به مسیرش باور دارد. یکدفعه جذب الهی نمایان می شود و یکباره جواب و پاداش و اثر مثلاً ده ساله به او داده می شود. به جای اینکه در این ده سال ذره ذره داده شود یکجا زحمت دهساله را با او حساب می کند: "مرغ جذب ناگهان پرّد ز عشق"

(۲) باور به نتیجه

دومین حالیکه باید ایجاد شود. باور کند کوشش او به نتیجه می رسد. اگر انسان برای رسیدن به خدا و قرب الهی و از خود رهاشدن کوشش کند به نتیجه رسیده است ولو کوشش او غلط باشد خدا او را به نتیجه می رساند.

باباطاهر شوق عجیبی نسبت به معارف دین در دل او ایجاد شده بود. بی سواد بود در یکی از مدارس علمیه رفت دید طلبه در کنار حوض نشستند و حرف می زنند. پرسید شما چه کار می کنید که این قدر علم دارید و معرفتتان زیاد شده است. خواستند او را دست بیاندازند غافل از اینکه خدا ایشان را سالها دست انداخته است. گفتند ما یخ های این حوض را میشکنیم و در آن می رویم و میاییم بیرون علم ما زیاد می شود. او با سادگی و طهارتی که داشت باور کرد. در خلوت مدرسه یخ ها را شکست و هفت بار در آب یخ حوض رفت و بیرون آمد که خدا همان موقع معارف را به او داد. چه نورانیت سوز و عشق و کمال و قربی را به دست آورد که طلبه ها صدسال می خواندند به ده درصد آن نمی رسیدند. معلوم است که رسیدن به معارف با رفتن درون حوض حاصل نمی شود ولی او به خاطر سادگی و عشق و باوری که داشت رفت و خدا هم به او عنایت کرد.

کوشش صادقانه را خداوند پاسخ می دهد. غلط غیر شرعی منظور نیست یعنی آن راه آن نیست ولی خداوند دستگیری می کند و راه را نشان می دهد. باور کند که کوشش های او بی نتیجه نمی ماند. به قول مولوی:

غم مخور که صد چنان بازت دهد	گر تو کردی شکر و سعی مجتهد
تا دم آخر دمی فارغ مباش	اندرین ره می تراش و می خراش
که عنایت با تو صاحب سرّ بود	تا دم آخر دمی آخر بود
گوش و چشم شاه جان بر روزن است	هرچه می کوشند اگر مرد و زن است
یا ز راهی خارج از سعی جسد	یا وصال یاز زین سعیم رسد
می طیم تا از کجا خواهد گشاد	من نگویم زین طریق آید مراد

می گوید من نمی دانم کدام عمل من به نتیجه می رسد. همه را انجام می دهم و هر کاری در مسیر تهذیب نفس از دستم بیاید انجام می دهم بالاخره یکی به هدف می رسد و یکی از آن ها رضایت خدا را در پی دارد و گشایش ایجاد می شود.

(۳) باور به سعی

کوشش بهتر از تنبلی است. انسان یکسال یا دو سال است در سیر و سلوک قدم برداشته است حال اگر رها کند چیز بیشتری به دست نمی آورد. لا اقل همه کارهای این سال ها کارهایی الهی و ربانی بوده است و این بهتر است؛ لذا مولوی می گوید:

دوست دارد یار این آشفستگی کوشش بیهوده به از خفتگی

کوششی که به قول ما، ما را به مقصود نمی رساند بهتر از بیهودگی است و اینکه مثل دیگران غافلانه زندگی کند و مراقبه و عبادت و ذکر و فکر نداشته باشد.

فکر کردن در موضوعات الهی، ذکر، مراقبه و یاد خدا بودنشان بهتر از نبودن آن هاست. ضمن آنکه خداوند دوست دارد انسان آشفته شود و کوشش کند و نتیجه نگیرد و استواری انسان را معلوم کند. دائم تلاش کند و احوال پرسی از او نشود و نشاطی در او ایجاد نشود تا استقامت او معلوم شود و اینکه چقدر خدا را برای خدا می خواهد.

(۴) باور به اینکه شوق از ناحیه خداست

چهارمین حال که باید در خود ایجاد کند این است که باور کند همین که به فکر افتاد است اهل سیر و سلوک باشد و از آن با خبر شود و اینکه کاری کند و قدمی و لو ناچیز بردارد، همه این ها از جانب خداست. همین شوق اندک و انگیزه ناچیز را خدا در دل انسان ایجاد می کند. این طمع را خدا در انسان ایجاد کرده است.

این که در انسان طمع و شوق و میل به سیر و سلوک ایجاد شده است و اینکه متفاوت از دیگر مومنین و ایمانی تر زندگی کند و ربانی و مرضی خدا و حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف شود و حرکت و کوشش کند تا از شیعیان خاص حضرت شود این انگیزه را همه ندارند و این شوق و طمع در همه ایجاد نشده است.

چقدر نماز خوان و شیعه وجود دارد ولی همه که این انگیزه و طمع و شوق سیر و سلوک را ندارند. این را خداوند به سبب حضرت امام عصر در انسان ایجاد کرده است. وقتی خود خداوند این طمع قرب و تهذیب نفس را ایجاد کرده

است خودش هم نتیجه را می دهد و انسان را به مقصود می رساند. «مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلَا أُخْبِرْنَا بِفَضْلِكَ» نمی شود که چنین گمان به خدا برد که می خواهد انسان را دست بیاندازد و او را رها سازد. خودش در انسان نسبت به خوبی ها و تهذیب نفس طمع ایجاد کرده و خود کمک نکند و به مقصود نرساند.

آن طمع را پس چرا در تو نهاد	چون نخواهد زان طرف چیزت بداد
از برای حکمتی و صنعتی نیست	نیست تا باشد دلت در حیرتی

طمعی را ایجاد کرده بعد حیرت و بعد حزن فراق. بعد ناراحتی های سلوک را که ایجاد می کند همه از روی حکمت است.

تا دلت حیران بود ای مستفید	که مرادم از کجا خواهد رسید
تا بدانی عجز خویش و جهل خویش	تا شود ایقان تو در غیب بیش

این طمع را ایجاد می کند و چشمه ای را نشان داده است و ذره ای لذت و محبت قرب خود را در انسان ایجاد کرده است و بعد خود را پنهان کرده است. دیگر هرچه انسان در می زند در باز نمی شود تا شوق و حیرت او بیشتر شود. تا خودبینی و جهل او برای خود آشکار تر شود.

هر چه جهل و خودبینی انسان آشکار تر شود بهتر و زودتر می تواند از آن ها پاک شود و حجاب ها را کنار بزند تا انشاء الله مقامی را که خداوند برای اولیاءش خواسته است انسان را به آن برساند.

این مجموعه ای بود از نکات و بیاناتی که در این موضوع قابل طرح بود و این دسته بندی برای بیان خدمت اعزه بود.

سوالات حضار

سوال اول

توجه به عیوب خود با امر به معروف و نهی از منکر چه نسبتی دارد؟

انسان هیچ وظیفه ای ندارد جز اصلاح نفس. علامه طباطبایی در درس تکرار می کردند که ما رسالتی جز ساختن خود نداریم؛ لکن این ساختن طریقی و برنامه ای دارد که دین گفته و قرآن است. این دستور العمل شامل امر و نهی به معروف و از منکر دارد. خدا فرموده که اگر می خواهی سالم باشی و از تو راضی باشم باید امر به معروف و نهی از منکر هم کنی. نه این که انسان به جامعه بپردازد و خود را نسازد.

اصل پس خود انسان و اصلاح او است. اگر این شد باید طبق دستوری که دین داده است انجام شود. کجا معروفی ترک می شود و کجا منکری انجام می شود. نه این جستجو وظیفه انسان نیست. در برنامه خود هست و اتفاقی منکری را می بیند یا ترک معروفی اینجا وظیفه دارد. حالا که انجام می دهد می فهمد بنده خدایی است در شرایطی انجام می دهد و داده است. انسان نباید بگوید چون گناه می کند از من کمتر و پست تر است. در عین حال که می گوید در نزد خدا ممکن است بهتر از من باشد امر به معروف و نهی از منکر می کند. لذا جوری امر می کند که در دل او اثر کند.

تجسس و تحسس نمی کند و به آن فرد غضب نمی کند تا انگیزه تمایل به دستور الهی را در فرد مرتکب از بین ببرد. و به قول مولوی خشم سرخ ندارند. اگر ناراحت می شود چون از روی محبت و عشق به خدا و آن فرد است. نهی از منکر او اثر می کند بدون توهین و بی احترامی انجام می شود.

سوال دوم

برنامه قابل پیاده سازی برای این سیر سلوک چیست؟

در همین حد که کلیاتی بیان شود و برنامه جزئی در توان واصلان و بزرگان است. چند مرحله را باید طی کنیم:

۱. مراقبه از جنبه بیرونی خود، روزانه و شبانه. از حواس پنجگانه گناه سر نزنند. واجبات ترک نشود و گناه انجام نشود.

به ظاهر کاری ساده است ولی اگر اتفاق بیافتد معلوم می شود که چه کار بزرگی انجام شده است. مراقبه و محاسبه هم باشد.

۲. حالات درونی؛ اعم از بخل و ریا و ... از بین برود. یعنی با خلوص نیت انجام شود. آیا غرور و تکبر و حسادت دارد یا خیر؟ در سر بزنگاه مراقبت بشود که حسادت را دارد یا ندارد؟

۳. دائماً خود را در محضر خدا بدانند. درسی می دهد کاری می کند و ... از درون و قلب خود یادآوری کند که در حضور خداوند است. این باعث می شود که در خواب هم حضور قلب را حس می کند. در عالم خواب خلاف شرع انجام نمی دهد. عالم خواب عالم ناخود آگاه انسان است لذا عقاب ندارد. اگر کسی در عالم خواب هم گناه را ترک می کند یعنی تسلط بر آن پیدا کرده است. بعد از این درب هایی باز می شود و بارقه ها و تمثلات برزخی حاصل می شود و کم کم جلو می رود.

سوال سوم

در طول روز چه کنیم؟

۱- تمرکز اصلی بر نماز های روزانه باشد حتی اگر نماز مستحب نخواند ولی با حضور نماز واجب بخواند. ده دقیقه قبل از نماز به عبادت فکر کند و خیالات را از ذهن خود دور کند.

۲- در کنار آن یک قرائت قرآن منظم داشته باشد و توجه را حفظ کند.

۳- هفته ای یک شب یک دعایی مثل خمس عشره یا مناجات شعبانیه و دعای کمیل با توجه بخواند

این مسیر را انسان برود کم کم حس و حال انسان او را به کارهای قوی تر می کشاند و خداوند متعال او را در عالم خواب یا بیداری راهنمایی می کند.

کما اینکه بوده اند در این مسیر افرادی که در خواب با راهنمایی بزرگانی چون امام راحل و علامه طباطبایی و سید علی آقا قاضی و دیگران مسیر را ادامه داده اند. انسان نگران جزئیات نباشد و مطمئن باشد دستگیری خواهد شد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.